

ارنست میلر همینگوی

بهترین داستان‌های کوتاه

گریده، ترجمه و با مقدمه

احمد گلشیری

فهرست:

- ۱۱ مقدمه مترجم
- ار مجموعه در زمان ما؛
(پاریس، ۱۹۲۴، نیویورک، ۱۹۲۵)
- ۱۱۳ اردوگاه سرچیوستان
- ۱۲۱ خانه سربار
- ۱۳۳ دکتر و همسر دکتر
- ۱۴۱ پایان یک ماحرا
- ۱۴۹ طوفان سه روره
- ۱۶۵ گره ریر ناران
- ار مجموعه مردان بدون رنان (نیویورک، ۱۹۲۷)
- ۱۷۱ تپه‌هایی چون فیل‌های سفید
- ۱۷۹ ده نفر سرچیوست
- ۱۸۷ قناری سوغاتی

- ۱۹۵ در سرزمین دیگر
- ۲۰۵ شکست ناهورده
- ۲۵۱ آدمکش‌ها
- ۲۶۷ پبحاه هزار دلار
- ار مجموعهٔ برنده سهمی می‌برد (نیویورک، ۱۹۳۳)
- ۳۰۵ یک گوشهٔ پاک و پر نور
- ۳۱۳ پیر مرد بر سر پل
- ۳۱۷ دگرگونی دریا
- ۳۲۵ زندگی حوش و کوتاه فراسیس مکومر
- ۳۷۵ قماربار، راهبه و رادیو
- ۴۰۳ برف‌های کیلیمانجارو

سئال‌های کوبیا

فیسکا ویچیا، حانهٔ ۶ هکتاری حدید همیگویی، در بردیکی هاواسا و در ساحل اقیانوس قرار داشت فیسکا ویچیار تگاه بسیاری از بررگان ادب و هر جهان، از حمله ژان پل سارتر، جان دوس پالوس و دیگران بود بر سرزدر آن نوشته شده بود از مهمانان سررده پدیرایی نمی‌شود، اما آدم‌های مشهور و غیرمشهور بی‌اعتنا به این حمله از در بررگ آن می‌گذشتند و برای دیدن همیگویی وارد می‌شدند

همیگویی، پیش از آن‌که فیسکا ویچیا را به مبلغ ۱۲/۵۰۰ دلار خریداری کند، اغلب به هاوانا که در فاصلهٔ ۱۴۰ کیلومتری فلوریدا قرار داشت می‌رفت و در اتاق شمارهٔ ۵۱۱ هتل آموس ماندوس هاوانا اقامت می‌کرد او برای فرار از مراحت دیدار کسدگان خود که به کی‌وست می‌آمدند و تعدادشان رفته‌رفته زیاد شده بود اغلب راهی کونا می‌شد و به این اتاق پناه می‌برد وقتی هم می‌رفت لوازم دستی خود را در آن‌جا می‌گذاشت همیگویی بخشی از رمان نافوس برای که می‌نورد را در این اتاق نوشته است صاحب هتل با او بسیار صمیمی بود و اسباب آرامش خاطر او را فراهم می‌کرد و، در همان اوائل ورودش به کونا، به تک و توک کسانی که برای دیدن او به هتل مراجعه می‌کردند می‌گفت که چیس آدمی را نمی‌شناسد هتل آموس ماندوس در عین حال صندوق پستی همیگویی بر محسوب می‌شد و تمام نامه‌ها و بسته‌های پستی او به نشانی همین هتل

ارسال می‌شد و صاحب هتل آن‌ها را در جمعۀ مخصوص او نگهداری می‌کرد وقتی هم که همیگویی در فیکا ویجا مستقر شد هر چهار پنج روز یک‌بار شلنگ انداز خودش را به آن‌ها می‌رساند تا نامه‌هایش را بگیرد این‌ها حرثی از شگردهایی بود که همیگویی به کار می‌گرفت تا هنگام کار کسی مراحمش نشود به خبرنگاری گفته بود، این‌ها در بوشگاه، من صدلی پایه‌بلندی را انتخاب می‌کنم که در سه گوش قرار دارد و از توی آیه به راحتی می‌توانم ببینم چه کسی وارد می‌شود یا چه کسی پا از اتومبیل بیرون می‌گذارد به هر حال، ترفندهایی را به کار می‌بست تا تنها باشد و به کار بوشش بپردازد یکی از این ترفندها آن بود که لنگر ناوچه خود، پیلار، را در ساحل شهرک کوحیمار به آب می‌انداخت این شهرک تا محل سکونت او، فیکا ویجا، ۲۵ کیلومتر و تا هاوانا ۴۰ کیلومتر فاصله داشت، بنابراین به آسانی نمی‌توانست بر پیلار سوار شود و به ماهیگیری عصرانه برود یا راهی یکی از بوشگاه‌های هاوانا شود و شب را به بوشحواری بگذراند

به این ترتیب، همیگویی تا مدت‌ها بی‌آن‌که آن‌قدرها کسی مراحمش شود به کار بوشش می‌پرداخت فیکا ویجا با آن حصار پوشیده از شاح و برگش تا مدت‌ها از ابطار پنهان بود و در اروایی سسی به سر می‌برد فیکا ویجا در عین حال مطرۀ چشمواری داشت در دو سوی در ورودی آن ستون‌های سنگی سفیدی دیده می‌شد از این‌ها راه اتومبیل‌رو با یک انجا به طرف برج سفید اسپانیایی حانه پیش می‌رفت که بر بالای تپه‌ای بنا شده بود در این‌جا سی تایی درخت بلند آینه سایه بر دیوارهای حانه می‌انداخت و تراس بلند آن مشرف بر چمن‌کاری سر و مرتب حانه بود که سراسر حیاط حانه را می‌پوشاند در حیاط حانه یک زمین تنیس، یک استخر، یک ناعچه گل سرح، و چراگاهی ویژه چند گاو دیده می‌شد که

شیر آن‌ها به مصرف اهل حانه و مهمانان می‌رسید همیگویی هر روز عصر، عصای گره‌دار به دست، به طرف استخر می‌رفت و مدتی در آن شنا می‌کرد این حانه چهارده پانزده اتاق داشت که برخی سالن داشتند همیگویی از نالکن اتاق کار خود در طبقه بالای برج چهار طبقه و، از لانه‌های محل‌های بلند و پرشکوه، گند پایتخت کونا را که در فاصله ۲۰ کیلومتری قرار داشت می‌توانست ببیند اتاق کار همیگویی در سال‌های آغارین ورودش به فیکا ویجا همین پناهگاه مرتفع بود، اما ناگذشت زمان در همان اتاقی خواب همکف حانه‌اش به کار می‌پرداخت و تنها وقتی به اتاق طبقه چهارم برج پناه می‌برد که هجوم مهمانان از سراسر جهان برایش تحمل‌ناپذیر می‌شد

در فیکا ویجا، حانه همیگویی، کسانی که زندگی می‌کردند عسارت بودند از یک آشپز چینی، یک مسئول آندار حانه، سه خدمتکار، یک راننده، سه ناعان، مکابیک ناوچه‌اش، گریگوری فوتس، بیست و پنج گره، از جمله گره‌ای که همیگویی می‌گفت می‌خواهد اسبان نشود و بنابراین به او هرچه را خود می‌خورد، بحر کپسول فشار خون، می‌داد، یک گله سگ که تعدادشان هیچ‌وقت روشن نبود و سگ مخصوصش، ملک داگ، که لحظه‌ای همیگویی را رها نمی‌کرد، و حیل مهمانان که پیوسته در رفت و آمد بودند و یک کشیش

حان، فرزند همیگویی درباره این کشیش گفته است «او دون آندرس نام داشت و اهل ناسک اسپانیا بود حنگ داخلی اسپانیا که در گرفته بود او برای مردم سحرانی کرده بود و گفته بود اسلحه بردارند و در کنار جمهوریخواهان بکنند و خودش هم مسلسل دست گرفته بود و دوش به دوش مردم حنگیده بود اما حنگ داخلی که پایان پیدا کرده بود او را از کلیسا بیرون انداخته بودند و علت این امر هم صرفاً آن بود که با جمهوریخواهان همدردی نشان داده بود آن‌وقت راهی کونا شده بود و